

اجتهاد خمینی یا مسامحه دینی؟

چندی بعد از دستگیری خمینی، امیر اسدالله علم، نخست وزیر وقت، در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۴۲، طی يك مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی گفته بود که پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی بزودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام داشته باشد.

این گفتار نخست وزیر، بستگان و اطرافیان خمینی را فوق العاده وحشت زده و نگران ساخته و برای نجات وی از اعدام به فعالیت شدید وادار ساخته بود. دکتر مظفر بقایی کرمانی، که از دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت با مریدان و پیروان آیت الله کاشانی، از جمله خمینی، آشنایی داشته است از جمله کسانی بوده است که در این زمان مورد مراجعه بستگان و اطرافیان خمینی قرار گرفته است.

دکتر بقایی، در بررسی های اولیه متوجه شده است که:

در ماده هفدهم قانون مطبوعات مصوب ۱۳۳۴، که در آن زمان معتبر و لازم الاجرا محسوب می شده، مجازات توهین به شخص اول روحانیت معادل مجازات توهین به مقام سلطنت تعیین شده است.

قبلاً" به دکتر بقایی (و لابد دیگران) گفته شده بود که خمینی از ۵ آیت الله العظمی اجازه اجتهاد در دست دارد که اولین شان آیت الله حائری یزدی و آخرین شان آیت الله بروجردی بوده اند.

دکتر بقایی با توجه به ماده مزبور در قانون مطبوعات، و اطلاع [خلاف واقع] از اجازه نامه های متعدد اجتهاد خمینی، پیشنهاد کرده است که در يك جزوه كوچك آن اجازه نامه های اجتهاد به چاپ برسد و با توجه به شهرت و محبوبیت عظیمی که خمینی در جریان وقایع آن ایام در بین مردم کسب کرده بود است و نظر به این اعتقاد شیعیان که:

"پس از وفات هر مرجع کل خداوند متعال از بین مجتهدان موجود، کسی را که دارای شایستگی احراز آن مقام قدوسی است به یکی از راههایی که خودش می داند به مردم معرفی می کند."

این واقعیت به اطلاع شاه و مقامات دولتی ایران رسانده شود که چون هیچ يك از سایر مراجع وقت تقلید در میان عامه مردم ایران دارای آن همه شهرت، محبوبیت و مقبولیت نیستند، لذا خمینی را باید به عنوان مرجع تام و بی رقیب تقلید، یعنی بالاتر از دیگران به حساب آورد و مشمول ماده ۱۷ قانون مطبوعات قرار داد و چنین شخصیتی قابل توقیف، محاکمه و محکومیت نمی باشد.

پیشنهاد دکتر بقایی با استقبال مراجعه کنندگان به وی قرار می گیرد ولی در هنگام اجرای آن این راز سر به مهر و تعجب آور فاش می شود که خمینی تا آن زمان دارای اجازه اجتهاد از هیچ مجتهدی نبوده است!

دکتر مظفر بقایی، پس از آگاهی از این واقعیت عجیب، در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۴۲، نامه سر گشاده مفصلی، از سوی "کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران" خطاب به حجج اسلام و آیات عظام دامت برکاتهم می نویسد و طی آن به آنان اطلاع می دهد که:

"...استنباط کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران این است که دولت جناب آقای علم با مشغول داشتن مقامات روحانی به مذاکرات و پیشنهادهای و ملاقاتها، قصد دارد فرصت کافی به دست آورد و بطور غافلگیر، حضرت آیت الله خمینی را در محکمه سری محکوم نماید، سپس حضرات روحانیون را به وسیله تلقینات غیر مستقیم وادار به تدلل و استغاثه و استدعای عفو بنماید تا اینکه يك درجه بخشودگی مجازات را وجه المصالحه خونهای به ناحق ریخته شده و سایر مطالب قرار دهد..."

دکتر بقایی در پایان نامه سرگشاده مزبور، در چهار مورد از حضور حجج اسلام و آیات عظام در خواست اقدام به عمل آورده که اولین آنها به شرح زیر بوده است:

"حضرت آیت الله خمینی به عنوان عالیترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت به تمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد." (همان- صفحه ۳۲)

گویا مراجع سه گانه ای که در آن زمان در قم بوده اند ترقی ناگهانی خمینی را با ناخرسندی می نگرسته و هیچکدامشان حاضر نبوده اند کسی را که از نظر سواد و معلومات در سطحی بسیار پایینتر از آنان قرار داشته است، نه تنها مجتهد بشناسند، بلکه اعلام کنند که او عالیترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت هم می باشد، یعنی مقام او در میان تمام آیات عظام موجود در سرتاسر دنیای تشیع از همگی بالاتر است.

در جزوه منتشره از سوی حزب زحمتکشان ملت ایران کوشش شده است که گناه این کوتاه نظری و حسادت را به گردن اطرافیان آن مراجع تقلید بیندازند و ساحت مقدس! خود آنان را از این قبیل رقابتها مبری سازد.

مثلاً در آن جزوه در این رابطه چنین گفته شده است:

"...عهده ای استفاده جو و بادمجان دور قاب چین بدون توجه به سعه صدر و مراتب فضل و زهد و تقوای دو سه نفر از اشخاص صاحب مقام در صدد بر آمده اند که تحت تاثیر القانات مستقیم وانمود سازند که اگر حضرت آیت الله خمینی در این جریان شکست بخورد، مقام مرجعیت کل نصیب آن دو سه نفر خواهد شد. با چنین احتمالی این عده سود جو سخت در تلاش هستند که در صدد ایجاد حس رقابت بین مقاماتی که در مظان احراز چنین مقامی هستند، بر آیند. غافل از اینکه آن شخصیت‌های عالیقدر و ارسته و پاک نهاد متوجه چنین نقشه های شیطانی می باشند و ایشان بهتر می دانند که اگر آن نقشه عملی شود دیگر دینی باقی نخواهد ماند که آنها مقام مرجعیت کل را احراز نمایند..." (همان صفحه ۱۵/۱۴)

و چون در هر حال، در آغاز، هیچ يك از مراجع تقلید حاضر به تایید چنان مطلبی نشده بودند، لذا پس از مذاکره و تبادل نظر و رد و بدل شدن پیام‌های متعدد از طریق تلفن و یا حضوری بین دکتر بقایی با واسطه هایی که مامور مذاکره با آیات عظام بودند، بالاخره قرار می شود که سوالي به عنوان استفتا در مورد مقام علمی خمینی از آیات عظام به عمل آید و آنان محبت فرموده و در پاسخ، بر خلاف واقع، تصدیق و تایید نمایند که خمینی نیز یکی از مراجع تقلید می باشد.

در آغاز آیت الله شیخ محمد تقی آملی، از ملاهای نجف دیده، که در تهران اقامت داشته و خود هرگز، حتی تا پایان عمر، هم در زمره مراجع تقلید محسوب نشده، (مانند فردی لیسانسه که به شخصی دیگر مدرک دکترا بدهد!) خمینی را به عنوان "يك نفر از طراز اول از مجتهدین و مراجع تقلید" مورد تایید قرار داده است و پس از وی آیت الله محمد هادی میلانی ساکن مشهد در تاریخ ۱۴ صفر ۱۳۸۳ | ۱۵ تیر ۱۳۴۲ | نیز وی را "یکی از مراجع تقلید" شناخته و بعد هم دو نفر از سه نفر مراجع تقلید قم، یعنی آیت الله سید کاظم شریعتمداری و آیت الله شهاب الدین مرعشی نجفی نیز، در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۸۳ | ۱۶ تیر ۱۳۴۲ | تایید نموده اند که خمینی "یکی از مراجع تقلید" می باشد.

(متن کامل سنوال و جوابهای بالا در صفحات ۳۶ تا ۴۰ جزوه شکست اولین توطئه علیه آیت الله العظمی خمینی و نهضت اسلامی ملت ایران درج شده است)

در بین چهار نفر آیت الله که مرجعیت خمینی را تایید کرده بودند، آیت الله شریعتمداری بالاتر از دیگران محسوب می شده و پیروان و مقلدان زیادی، مخصوصاً در آذربایجان داشته است ولی آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی که بالاتر از دیگران محسوب می شده (و مردم قم هم در زمان فوت آیت الله بروجردي با سلام و صلوات و تظاهرات و تشریفات، وی را برای خواندن نماز و فاتحه برده بودند) حاضر به تایید مرجعیت خمینی نشده است.

در هر حال پس از صدور این تایید نامه های التماسی مبنی بر اجتهاد خمینی، سرلشکر حسن پاکروان اقدامات بعدی را به انجام رسانده است. یعنی با بردن آنها به نزد شاه مذاکراتی با وی به عمل آورده، موجبات آزادی خمینی را به ترتیبی که در بالا ذکر شده فراهم ساخته است.

قبل از ختم مطلب بد نیست یاد آوری نماید:

- سرلشکر حسن پاکروان (که ابتدا موجبات انتقال خمینی از زندان به خانه مرفهی در قیصریه و بعد وسائل آزادی وی را فراهم ساخته و علاوه در تمام مدت بازداشت او حداکثر کوشش را در جهت تامین وسائل رفاه و آسایش او فراهم آورده بود) بلافاصله بعد از انقلاب پاداش خدمات خود را دریافت کرد، یعنی در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ (۱۱ آوریل ۱۹۷۹) به دستور خمینی اعدام گردید.

- آیت الله شریعتمداری، یعنی بالاترین مرجعی که مرجعیت خمینی را تایید کرده بود، در اوایل سال ۱۳۶۱ ش. (۱۹۸۲ م.) متهم شد که از طریق دامادش از کودتایی که صادق قطب زاده، وزیر خارجه قبلی قصد انجام آنرا داشته، آگاه بوده است. بعد از اتهام مزبور، و به این بهانه که جامعه مدرسین قم، در خواست سلب عنوان مرجعیت از آیت الله شریعتمداری را کرده است، وی را خانه نشین و متعاقبا "دق مرگ کردند".

آیت الله منتظری، که هنوز خودش در آن زمان از قائم مقامی رهبر خلع نشده بود است، ضمن خاطرات خود در این رابطه چنین گفته است:

"...آقای قطب زاده را بازداشت کردند. ما شنیدیم که ایشان سو قصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته اند که کشف شده و آقای شریعتمداری هم از این موضوع اطلاع داشته است..."

بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت امام به کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است. والعلم عند الله..."

(خاطرات حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۲۷۰)

- دکتر مظفر بقایی کرمانی نیز، که به بیماری دیابت شدید مبتلا بوده و با تزریق مرتب انسولین به زندگی ادامه می داده است، در تعطیلات عید نوروز در سال ۱۳۶۵ در کرمان بازداشت شد و به تهران اعزام گردید.

پرونده مظفر بقایی کرمانی، با نام خانوادگی کتیرایی؟! (گمان می کنم با نام کوچک محمد) در زندان اوین تشکیل شده است. بازجویان شکنجه گر، به منظور گرفتن اعترافات که مورد نظرشان بوده است، وی را تا زمستان آن سال تحت شکنجه مداوم و مستمر قرار داده بودند. گویا شکنجه وی نیز به این صورت بوده است که از دادن انسولین به وی برای تزریق خودداری می کرده اند تا اینکه با کشیدن زجر و ناراحتی به حالی نزدیک به اغما می افتاده است و آنوقت با تزریق انسولین وی را به حال می آورده اند تا همان کار را بار دیگر تکرار نمایند.

زنده یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی در مورد دکتر مظفر بقایی، پس از این آخرین زندانی شدن وی، چنین گفته بود:

"من در سفر بودم که خبر آخرین گرفتاری مرد [دکتر بقایی] را شنیدم و بلافاصله به چند نفری که در اتاقم نشسته بودند گفتم: "کارش تمام شد".

و با قاطعیت برایشان استدلال کردم که مردی که من می شناسم از این هردمبیلهایی نیست که بشود گرمش کرد و پشت تلویزیون آوردش و به خوردم نخوردمش انداخت. او شاگرد مکتب سقراط است و یقین دارم مثل سقراط مرد مردانه به استقبال اجل خواهد رفت."

(افسانه ها - سعید سیرجانی - انتشارات مزدا - کالیفرنیا - ۱۹۹۲ - صفحه ۱۴)

دکتر بقايي که در دوران نهضت ملي ايران، از سوي مخالفان چپ گراي خود (البته به صورت تمسخر) به رهبر صد و بيست کيلويي شهرت يافته بود، در زمستان آن سال در حال اغما و در حالي که وزنش به سي و چهار کيلو گرم رسیده بود، با همان نام کتيرايي، به بیمارستان مهر تهران تحويل شد و چند روز بعد وفات يافت. و به اين ترتيب پاداش خدمات خود به خميني را دريافت کرد و يك بار ديگر ثابت گرديد که:

ترحم بر پلنگ تيز دندان

ستمکاري بود بر گوسفندان

نقل از :

گفته نشده ها در باره روح الله خميني

مهدي شمشيري

چاپخانه پارس

هوستون- تگزاس

تابستان ۱۳۸۱ ش.- ۲۰۰۲ م.

منبع: انجمن ايرانيان بيدار